

وقتی که بر پا دارندگان نظام، زیر پای نظام را خالی می‌کنند!

تناقضات لاینحل جمهوری اسلامی و کابینه احمدی نژاد

بحران سیاسی عمیقی که از درون تضادهای لاینحل اقتصادی و اجتماعی سر برون آورد، پیوسته گسترش یافته و عمیق تر شده است. حکومت اسلامی، در حال حاضر، با بی سابقه ترین بحران دوران سی ساله موجودیت خود دست بگریبان است. دستگاه حکومتی، از هر سو شکاف برداشته است. فشار از پائین، شدت کشمکش و درگیری در بالا را، بلاانقطاع افزایش داده است. بحران حکومتی اکنون به بالاترین و مرکزی ترین نقطه حکومت و بر روی ستون فقرات، کلیدی ترین و مقتدر ترین مقام رسمی حکومت اسلامی و صلاحیت های وی متمرکز شده است.

انتخابات ریاست جمهوری و رویدادهای پس از آن که زمینه اعتراضات گسترده توده ای و ابراز تنفر و انزجار علنی توده مردم از جمهوری اسلامی و رهبری آن را فراهم نمود و هستی نظام را به چالش کشید، در عین حال زمینه ورود برخی از حکومت گران و حامیان نظام حاکم، به عرصه انتقاد از رهبر حکومت اسلامی را نیز فراهم ساخت. انتقاد از رهبری، البته به قصد رها کردن حکومت اسلامی از گرداب بحران و برای نجات نظامی، که آن را، متفقا و به زور سر نیزه و سرکوب، سه دهه بر مردم تحمیل کرده اند. بحران سیاسی و شکاف در میان طبقه حاکم، در طی این دوره به حدی تعمیق یافته است که سخن گفتن از عدم صلاحیت رهبر و ولی فقیه، که نماینده خدا در روی زمین و ستون اصلی خیمه نظام است و همه نهادها و ارگانها و قوانین و سیاست های نظام مستقیم و غیر مستقیم به وی متصل می شوند، اکنون به یک امر عادی تبدیل شده است. آنچه که پیش از این سابقه نداشت و تابو می نمود، امروز به امری متداول تبدیل گشته و موضوع صلاحیت خامنه ای در مقام رهبر حکومت اسلامی پیوسته تکرار می شود. "حریم مقدس" رهبر حکومت اسلامی، شکسته است.

"قداست" رهبری حکومت اسلامی را، رفسنجانی در همان نماز جمعه ۲۶ تیر شکست! هاشمی رفسنجانی در جایگاه رئیس مجلس خبرگان رهبری، نه فقط خود، صلاحیت خامنه ای در جایگاه رهبر حکومت اسلامی را زیر سؤال برد، بلکه او، درب قفل زده و راه ممنوعه ورود به این حریم را، به روی سایر همفکران و دیگر مقامات با نفوذ مذهبی و حکومتی نیز گشود. طولی نکشید که انتقاد در این عرصه از انحصار رفسنجانی در آمد. به رغم ضد حمله روزنامه کیهان و حسین شریعتمداری نماینده ولی فقیه و

با گذشت دو ماه از مبارزات خیابانی توده ای علیه رژیم جمهوری اسلامی و در حالی که نزاع و کشمکش جناح های طبقه حاکم بر سر رای سازی در جریان انتخابات، ادامه دارد، احمدی نژاد در اواخر مرداد ماه، اعضای کابینه خود را برای گرفتن رای اعتماد به مجلس ارتجاع اسلامی معرفی نمود. احمدی نژاد در شرایطی اعضای کابینه خود را به مجلس معرفی می کند که جمهوری اسلامی با بی سابقه ترین بحران دوران موجودیت خود روبه روست.

این بحران، به یک عرصه خاص محدود نمی شود، بلکه یک بحران عمومی ژرف است که تمام عرصه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را فرا گرفته است. بحران، اما یک پدیده ساده و معمولی نیست، نقطه ای اوج حدت تضادهایی است که راه حلی در چارچوب نظم و سیستم موجود نیافته و از این رو به شکلی قهری و انفجاری خود را نشان می دهد. بحران نمی تواند بر طرف گردد، مگر آن که تضادهایی که بحران را پدید آورده، حل گردند، یا موقتا تعدیل شوند. لذا مباحث ژورنالیستی بر سر این مسئله که اعضای کابینه چه کسانی هستند و هر یک چه می توانند بکنند، یا نقش مجلس در این میان چیست و

در صفحه ۳

تجاوز به زندانیان، یک رسوائی اخلاقی و اوج ورشکستگی سیاسی رژیم جمهوری اسلامی

اجتماعی هم همانند تمام اشکال آگاهی اجتماعی خصلتی طبقاتی دارد. حکومت ها می کوشند، از اخلاقیات مسلط علیه توده ها و در جهت تحمیل و انقیاد مادی و معنوی آنها، استفاده می کنند.

جمهوری اسلامی، از جمله رژیم هائی هست که تمام بنیان های حاکمیت خود را بر پایه مذهب و ایدئولوژی اسلامی بنا نهاده است. لذا، در تمام دوران

در صفحه ۸

رو به رو گردد. معمولا در هر جامعه ای، سوی قوانین رسمی و مدون حکومتی، یک سری قوانین نانوشته نیز وجود دارند. این قوانین نانوشته مجموعه ای از ارزش ها، هنجارها و عقایدی است که مردم در مناسبات اجتماعی خود، بدون نیاز به قوه قهریه، آنها را رعایت می کنند. این همان چیزی است که به آن اخلاق اجتماعی اطلاق می شود. اخلاق

رژیم های سیاسی، در طول حاکمیت و اقتدارشان، معمولا با بحران های سیاسی و اقتصادی متعددی روبرو می گردند. یک رژیم سیاسی ممکن است از نظر سیاست و برنامه هایش، با شکست روبرو گردد و این بسیار طبیعی است. اما همین رژیم سیاسی، در مقاطع خاصی، خصوصا در شرایط بحرانی، علاوه بر شکست های سیاسی- اقتصادی می تواند با یک ورشکستگی اخلاقی هم

مردم افغانستان، در چنگال دو نیروی ارتجاعی امپریالیستی و اسلامی

افغانستان سومین دهه ای بی ثباتی و جنگ داخلی را پشت سر می گذارد. دو نیروی ارتجاعی امپریالیستی و اسلامی از هفت سال پیش بدین سو بازیگران اصلی جنگی هستند که مردم بی دفاع

شهرها و روستاهای افغان را قربانی می کنند. امپریالیسم آمریکا نزدیک به دو سوم یک صد هزار نیرویی را تأمین می کند که در چارچوب ناتو و ایساف افغانستان را اشغال کرده اند. شمار نیروهای اسلامی موسوم به طالبان مشخص نیست. اما اینها دو نیروی اصلی هستند که مردم افغانستان را اسیر اهداف ارتجاعی خود کرده اند، هر چند همین چند سال پیش با یک دیگر متحد و همدست بودند. نباید فراموش کرد که همین

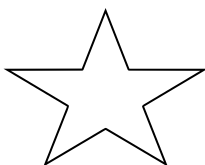
وقتی که بر پا دارندگان نظام، زیر پای نظام را خالی می‌کنند!

بگیرند!

وقتی که ترک‌های ایجاد شده در ستون اصلی خیمه نظام، خطر فرو پاشی نظام بر سر تمام بر پا دارندگان آن را نزدیک‌تر ساخته است، پس "عقلای قوم" باید وارد صحنه شوند، تدبیری بیاندیشند و اوضاع را مهار کنند! بدنبال آن است که خامنه‌ای، روزشنبه ۳۱ مرداد، در یک محفل قرآنت قرآن که ظاهراً به مناسبت شروع ماه رمضان برگزار شده است، "بر اساس مفاهیم قرآنی" از ضرورت "مهربانی و نرم‌خوئی در مقابل دوستان" صحبت می‌کند و هاشمی رفسنجانی نیز همان روز در جلسه مجمع تشخیص مصلحت، از ضرورت جایگزین کردن "فضای عقلانی به جای فضای هیجانی و احساسی"، از "وحدت و وفاق" صحبت می‌کند، از ضرورت "پابندی" همه‌گان به "دیدگاه وحدت محور" رهبری سخن می‌گوید و بر "رعایت دستورات و رهنمودهای رهبری" تأکید می‌نماید. این رویدادها و موضع‌گیری‌ها به خوبی نشان می‌دهند که سران حکومت اسلامی، متوجه خطری که بر فراز سر نظام به چرخش در آمده است شده‌اند. هاشمی رفسنجانی نیز که جدی بودن این خطر را احساس نموده، با سراسیمگی، خود را به پای رهبری انداخته است. رفسنجانی اهل ماماشات است. او همیشه اهل سازش و ماماشات بوده است و کسی نیست که در شرایط حاضر، از طریق تقابل با خامنه‌ای و رهبریت وی، خطری را که دامن خودش را نیز خواهد گرفت، تقویت نماید.

تلاش عقلای نظام، برای نجات نظام و رهبریت آن اما یک چیز است و بحران سیاسی که روز به روز بر عمق و دامنه آن افزوده می‌شود، چیز دیگر! مادام که تضادهای عمیق اقتصادی و اجتماعی حل نشده باشند، بحران‌های سیاسی موجود، از جمله بحران حکومتی و رهبریت آن نیز، که ریشه در این تضادها دارند، برطرف نخواهند شد.

اینکه جناح‌ها و سران حکومتی بر سر ابقاء خامنه‌ای در مقام رهبر حکومت اسلامی به توافق برسند یا نه! اینکه مجلس خبرگان رهبری در اجلاس آینده خود، رأی بر ابقاء خامنه‌ای بدهد و یا فرد و ترکیب دیگری را برای رهبری حکومت اسلامی تعیین کند، اینها هیچکدام تغییری در این واقعیت ایجاد نمی‌کنند که توده‌های زحمتکش مردم، از تمام دستگاه حکومتی منزجر و متفردند، و خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و تعیین تکلیف نهائی با کلیت نظم موجودند. وقتی که بر پا دارندگان نظام، زیر پای نظام را خالی می‌کنند، آنان بدون آنکه بخواهند، در واقع زمینه فرود آوردن ضربه نیرومند و نهائی توده‌های کارگر و زحمتکش بر فرق سر نظام را فراهم‌تر می‌سازند.



رئیس آن، بایستی در یک جلسه، بطور رسمی و قانونی، موضوع عزل و برکناری وی را مورد بررسی قرار دهند و به رسالت و وظیفه قانونی خود در این زمینه عمل نمایند. بدین ترتیب هر کس این را می‌بیند که این‌ها که خود جزو برپا دارندگان نظام بوده‌اند، چگونه دارند زیر پای نظام را خالی می‌کنند.

در جمهوری اسلامی که یک نظام دیکتاتوری مذهبی‌ست، یک فرد بنام ولی فقیه در رأس آن قرار دارد که این فرد، حاکم مطلق، همه‌کاره و نماینده خدا بر روی زمین است. در چنین نظامی، بنابه معیارها و موازین اسلام و مذهب شیعه، که در قانون اساسی جمهوری اسلامی تجلی یافته است، اعتبار همه مناصب و مقامات حکومتی، مشروعیت تمام تصمیمات و اقدامات آنها در قلمرو مسائل عمومی و وظایف قانونی، ناشی از نصب مستقیم یا غیرمستقیم و تأیید رهبر و ولی فقیه است. بنابراین، بدیهی‌ست که همراه با زیر سؤال رفتن و بی اعتباری این رهبری، تمام مناصب و مقامات حکومتی و تصمیمات آنها نیز، زیر سؤال رفته و با مشکل بی اعتباری روبرو می‌شوند. در چنین مقطعی، ولوانکه رهبر حکومت اسلامی برای پیشبرد کارها، به سخت‌گیری‌های بیشتری متوسل شود و در راستای حمایت از ارگان‌های حکومتی و یا افراد منتصب و نهادهای زیر نظر خود، پیوسته اقدام به تأیید و پشتیبانی کند، اما این تأییدات و پشتیبانی‌ها نیز نه تنها مشکلی را از حکومت و اعتبار آن حل نمی‌کند، بلکه بر بی اعتباری این افراد و نهادها و بر بی اعتباری کل حکومت نیز می‌افزاید. این، وضعیتی است که اکنون خامنه‌ای و حکومت اسلامی به آن مبتلا شده است. بحران رهبری و بی اعتباری آن، در شخص رهبر خلاصه نمی‌شود و به آن محدود نمی‌ماند، بلکه به همه دستگاهها و نهادها و افراد حکومتی نیز سرایت می‌کند. بی اعتباری، فساد و گندیدگی در سر حکومت، به تمام بیکر آن سرایت می‌کند و تار و پود حکومت اسلامی را، به نوعی از هم گسیختگی می‌کشاند.

بیهوده نیست که بسیاری از محافل و دست اندرکاران و دوستداران نظام، پیوسته اوضاع خطرناکی را که برای حکومت اسلامی ایجاد شده و آن را در معرض فروپاشی قرار داده است هشدار می‌دهند. از آن نمونه است، روزنامه جمهوری اسلامی. این روزنامه در سر مقاله خود مورخ ۳۱ مرداد، ادامه مناقشات موجود فیما بین جناح‌ها را شدیداً به "زیان نظام" دانسته و طرفین دعوا را به آشتی دعوت کرده است. روزنامه جمهوری اسلامی، "به جان هم افتادن روحانیون" را پدیده‌ای "خطرناک" خوانده، از آن، به عنوان یک "فاجعه" یاد نموده و از زیر ضرب رفتن ولایت فقیه یا "ستون فقرات نظام" به شدت اظهار نگرانی کرده است و در خاتمه نیز از "عقلای قوم" خواسته است که هر چه سریع‌تر وارد صحنه شوند و جلوی این روند خطرناک را

مدیر مسئول این روزنامه، و نیز برخی از امام‌های جمعه، محفل‌ها و نهادهای وابسته به جناح خامنه‌ای و تهدیدات مکرر آنان علیه رفسنجانی و دیگر کسانی که صلاحیت رهبری و "واجب الاطاعه" بودن از خامنه‌ای و فرامین وی را زیر سؤال برده بودند و حاضر نمی‌شدند سخنان خامنه‌ای را "فصل الخطاب" قرار دهند، روند بحث و مجادله پیرامون عدم صلاحیت خامنه‌ای در جایگاه رهبر حکومت اسلامی نه تنها متوقف نشد، بلکه این مجادله، در ادامه به بحث پیرامون عزل وی از رهبری نیز تعمیم و گسترش یافت، تا جاییکه اکثریت نمایندگان مجلس خبرگان رهبری با صدور اطلاعیه‌ای پیرامون "اقتدار و صلاحیت" خامنه‌ای، وارد معرکه شدند. "رهبری شایسته و بی نظیر" وی را ستوده و از او به دفاع برخاستند و در عین حال از رئیس مجلس خبرگان یعنی هاشمی رفسنجانی خواسته شد که از خامنه‌ای و بیانات وی بعنوان ولی فقیه و رهبر حکومت اسلامی، بطور شفاف و روشن اعلام پشتیبانی نماید! اما این تلاش‌ها نیز کمترین تأثیری بر بحران رهبری و بر روند بی اعتباری بیش از پیش رهبر حکومت اسلامی نگذاشت و کوچک‌ترین مانعی در مسیر سراسیمگی وی ایجاد نکرد. کما اینکه بسیاری از مراجع، فقها و آیت الله‌های معروفی که تا کنون، خود حامی رژیم ولایت فقیه و خامنه‌ای بوده‌اند و از لحاظ دینی و مذهبی نیز وی را تأیید نموده و صلاحیت‌های وی در این زمینه را، لااقل نفی نکرده‌اند، اکنون یا علیه خامنه‌ای موضع‌گیری نموده و او را فاقد صلاحیت مانند در مقام رهبری دانسته‌اند، و یا بی آنکه کلامی در تأیید وی گفته باشند، بطور معنی داری سکوت اختیار کرده‌اند و در هر حال، تعداد بسیار قلیلی از وی حمایت کرده‌اند.

سویای موضع‌گیری‌های صریح آیت‌الله منتظری، بیات زنجانی، دستغیب، صانعی و امثال این‌ها، "مجمع نمایندگان ادوار مجلس" و "جمعی از علما و فضلاء حوزه‌های علمیه قم، اصفهان و مشهد" نیز در نامه‌های سرگشاده‌ای به تاریخ ۲۲ و ۲۴ مرداد، خطاب به نمایندگان مجلس خبرگان رهبری و رئیس آن، به صریح‌ترین شکلی از فقدان صلاحیت خامنه‌ای و ضرورت برکناری وی سخن گفته‌اند. در این نامه‌ها و موضع‌گیری‌ها، ضمن اشاره به انتخابات ریاست جمهوری و رویدادهای بعد از آن، مواضع رهبر حکومت اسلامی در این دوره مورد نقد قرار گرفته و شخص خامنه‌ای مسئول اصلی "خشونت‌ها و کشتارها" شناخته شده و تصریح شده است که با توجه به موضع‌گیری‌های او، صلاحیت ماندن در مقام رهبری، از وی سلب شده است. در این نامه‌ها همچنین صریحاً گفته شده است که خامنه‌ای شرایط و صفات مندرج در اصول ۵ و ۱۰۹ قانون اساسی را از دست داده است و بدین اعتبار، خوب بخود، از این مقام عزل شده است. با این وجود، این موضوع نیز در نامه‌ها قید شده است که مجلس خبرگان و

تناقضات لاینحل جمهوری اسلامی و کابینه احمدی نژاد

کدامیک را تأیید خواهد کرد، فاقد اهمیت است. نکته در اینجاست که آیا جمهوری اسلامی راه حلی برای تخفیف و تعدیل تضادهای اجتماعی که به بحران‌های متعدد انجامیده‌اند، در اختیار دارد یا نه؟ آیا قادر است خود را از چنگال بحران سیاسی ژرف کنونی برهاند؟ و آیا احمدی نژاد جز تشدید تضادها و بحران‌ها می‌تواند کاری انجام دهد؟

تحولات سیاسی چند ماه اخیر نشان داد که سه نیروی درگیر این تضادها و بحران‌ها، هر یک به شیوه و اسلوب خاص خود برای حل آن‌ها تلاش می‌کنند. توده مردم با مبارزات خود برای حل قطعی تضادها و یا لاقابل عمومی‌ترین و فراگیرترین تضادها اقدام نموده‌اند. جناحی از طبقه حاکم که موسوی و کروبی در جریان انتخابات ریاست جمهوری، نمایندگی آن را برعهده داشتند، خواهان راه حل تعدیل تضادها از طریق برخی رفرم‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. مستثنی از این که حیطه این رفرم‌ها در چه حد است و نهادها و قوانین موجود تا به چه میزان تغییرپذیرند و منعطف، اما در هر حال، راه حل این جناح برای تخفیف تضادها و تعدیل بحران‌هاست. تنها نیرویی که در واقع هیچ راه حل اجتماعی و سیاسی، حتی برای تخفیف این تضادها نداشته و ندارد، همان است که در واقع تعیین کننده قدرت در جمهوری اسلامی است و نماینده آن نیز احمدی نژاد در راس قدرت اجرایی قرار دارد. این نیز بی دلیل نیست، بلکه نشان دهنده این واقعیت است که تضادهای جامعه موجود، بیش از آن حاد هستند و در چارچوب نظم موجود حل‌ناپذیر، که تنها آن بخش از طبقه حاکم می‌تواند در راس قدرت قرار داشته باشد که نه راه حل‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، بلکه نظامی و سرکوب، اولویت اصلی و تعیین کننده آن برای حفظ نظم موجود باشد. اما، این نه راه حل تعدیل و تخفیف، بلکه تشدید کننده تضادها و بحران‌هاست.

واقعیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی موجود که ماحصل چهار سال دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد و سیاست‌های اوست، آشکارا این حقیقت را نشان داده است.

علی‌رغم این که جمهوری اسلامی همواره با یک بحران اقتصادی مزمن روبه‌رو بوده است و هرگز نتوانسته رکود و تورم توامان را علاج کند، اما پس از دوران جنگ و تورم اواخر دوران ریاست جمهوری رفسنجانی، هیچ‌گاه اوضاع اقتصادی به وخامت کنونی نبوده است. گزارش‌های رسمی بانک مرکزی، خبرگزاری‌ها و سایت‌های اینترنتی و مطبوعات وابسته به رژیم آمار و ارقام متعددی پیرامون وخامت اوضاع انتشار داده‌اند. در گزارشی که اخیراً در سایت اینترنتی رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس انتشار یافت، آمده است که ۶۰ درصد ظرفیت کارخانه‌های تولید کننده لوازم خانگی غیر فعال شده است. ساخت و ساز در تهران حداقل ۶۰

درصد کاهش یافته است. گزارش‌های بوریس حاکی از سرایشی سقوط در ۱۵۰ شرکت است. شرکت‌های بزرگ صنعت فولاد بوریس با میانگین بازدهی منفی ۴۴ درصد طی تیرماه ۸۷ تا پایان تیرماه ۸۸، دوران رکود را تجربه می‌کنند. چک‌های برگشتی ۷ / ۸ درصد افزایش یافته که بعد از جنگ تا به حال بی‌سابقه بوده است. در حال حاضر ۵۶ هزار میلیارد تومان بدهی بانکی وجود دارد.

بر طبق گزارشات بانک مرکزی، تاسیس واحدهای جدید صنعتی در ۶ ماه اول سال ۸۷ حدود ۴۰ درصد و بهره برداری از واحدهای فوق ۲۱ درصد نسبت به مدت مشابه سال ۸۶ کاهش یافته است. تحت تأثیر رکود در صنعت ساختمان، صنایع مرتبط با آن نیز زنجیره‌وار با رکود روبه‌رو هستند.

تنها در سال گذشته ۵۰۰ واحد تولیدی با بیش از ۲۴۰ هزار کارگر تعطیل شده‌اند. خبرگزاری ایلنا می‌افزاید، بر طبق گزارشات غیر رسمی در سال ۸۷ بیش از ۱۴۰۰ واحد صنعتی با بحران روبه‌رو بودند و بخشودگی معوقات واحدهای بحرانی نیز نتوانست مشکل ورشکستگی را حل کند. گزارش انجمن مدیران صنایع حاکی است که ۹۷ واحد تولیدی تنها در ۲ استان خراسان و فارس و دو شهر ساهو و مراغه در آستانه ورشکستگی قرار گرفته‌اند. رکود و حتی تعطیل و ورشکستگی ده‌ها و صدها کارخانه، نمونه‌های لاستیک سازی‌های البرز، دنا، آر تاویل، کارخانه‌های تولید قند و شکر، کشتی سازی صدرا، پلی اکریل اصفهان، صنایع مخابراتی، پتروشیمی شیراز را پشت سر نهاده و به بزرگترین کارخانه‌ها از نمونه نورد و لوله اهواز، شرکت سرب و روی ایران، کارخانه آلومینیوم سازی ایران، ایرانکو، ماشین سازی‌ها، ایران خودرو و سایپا بسط یافته است.

این که معاون حقوقی و پارلمانی دیوان محاسبات از ۳۸ هزار میلیارد تومان معوقه بانکی خبر می‌دهد و خواهان بازگرداندن آن‌ها به خزانه دولت است و منابع دیگر، این رقم را ۵۶ هزار میلیارد تومان ذکر می‌کنند، گرچه بخشا بالا کشیدن مبالغی کلان از خزانه دولت توسط سرمایه‌داران بخش خصوصی است، اما عمدتاً بازتاب رکود و بحران عمیق اقتصادی است که سرمایه‌داری ایران با آن دست به گریبان است. این رکود در شرایطی عمیق‌تر شده است که اتفاقاً در این دوره درآمد دولت از فروش نفت به میزان بی‌سابقه‌ای افزایش یافت و برطبق آمار رسمی به ۲۷۰ میلیارد دلار رسید. اما فقط موسسات صنعتی و تولیدات آن‌ها با بحران روبه‌رو نیستند. تولیدات کشاورزی و دامی نیز وضعیتی وخیم‌تر از گذشته دارند. بی‌جهت نیست که در طول چهار سال گذشته، دولت مدام، خود را ناگزیر دیده است که بر حجم واردات ابتدایی‌ترین مایحتاج مصرفی روزمره مردم بیافزاید. اکنون اوضاع به نحوی است که اگر از هر کالای مصرفی مورد

نیاز روزمره مردم حجم کلانی از آن کالا وارد نشود، تولیدات داخلی به هیچ وجه پاسخ‌گو نخواهد بود. از گندم، برنج، چای، قند و شکر گرفته تا گوشت، مرغ، روغن و حتی میوه باید از خارج وارد شود.

قاعدتاً وقتی که در اقتصاد سرمایه‌داری رکود حاکم باشد، به معنای اشباع بازار از کالا است. نتیجتاً بهای کالاها به جای افزایش که مختص مرحله رونق است، باید بالعکس کاهش یابد. اما به‌ویژه در شرایطی که هم گسیختگی اقتصادی، و در اقتصادهای نظیر اقتصاد سرمایه‌داری ایران که رشد طبیعی و پیوند ارگانیکی میان بخش‌های مختلف اقتصاد وجود ندارد و یک محصول واحد نظیر نفت، نقشی مهم و تعیین کننده در کل اقتصاد ایفا می‌کند، در اوج رکود، بهای کالاها نیز با بی‌سابقه‌ترین افزایش همراه است. در دوره جنگ چنین بود. در اواخر دوره زمام‌داری رفسنجانی نیز چنین وضعی حاکم بود و اکنون نیز اوضاع بر همین منوال است. هرچه رکود عمیق‌تر شده است، بهای کالاها و نرخ تورم نیز افزایش یافته است.

سال گذشته نرخ تورم بین ۳۰ تا ۴۰ درصد افزایش یافت. حتی تا یک ماه مانده به پایان سال، بانک مرکزی نیز افزایش نرخ تورم را بیش از ۲۹ درصد، اعلام نمود اما بعداً آن را به ۲۵ درصد کاهش داد. اما همین عدد ۲۵ درصد رسماً اعلام شده نیز به خوبی ابعاد بحران و از هم گسیختگی اقتصادی را نشان می‌دهد. این که تنها در طول یک سال، پول یک کشور، یک چهارم ارزش خود را از دست می‌دهد، نشان دهنده یک بحران پولی و مالی در نظم موجود و بی‌ثباتی کل اوضاع اقتصادی است. در طول ۵ ماهی هم که از سال جدید می‌گذرد، روند افزایش قیمت‌ها و نرخ تورم همچنان به روال سال گذشته پیش رفته است. تنها در طول دو هفته گذشته بهای اغلب کالاها مصرفی خوراکی از ۳۰ تا ۱۰۰ درصد افزایش یافت.

این است تصویر اوضاع اقتصادی در طول ۴ سال ریاست جمهوری احمدی نژاد.

این تصویر نشان می‌دهد که در این دوره نه فقط اقدامات دولت کمکی به تخفیف تضادهای حوزه اقتصادی نکرده، بلکه بالعکس آن‌ها را تشدید نموده و با تشدید رکود و تورم، بحران اقتصادی وسعت و ژرفای بیشتری به خود گرفته است. اما اکنون چه؟ آیا جمهوری اسلامی و رئیس‌جمهورش حرف و سیاست جدیدی دارند؟ آیا اساساً راهی برای برون رفت از این بحران اقتصادی دارند؟ پاسخ منفی است. نه فقط کم‌ترین چشم‌انداز بهبودی در اوضاع وجود ندارد، بلکه بالعکس این بحران به ناگزیر عمیق‌تر خواهد شد. بحران اقتصادی مزمن سرمایه‌داری ایران، علل ریشه‌ای دارد که مختص ۴ سال گذشته نیست، بلکه در طول ۳۰ سال گذشته همواره وجود داشته و عملکرد داشته است. ریشه‌ای‌ترین علت

در صفحه ۵

مردم افغانستان، در چنگال دو نیروی ارتجاعی امپریالیستی و اسلامی

کمک های مالی

کانادا

لاکومه	۵۰ دلار
صدای فدائی	۵۰ دلار
نرگس	۱۰ دلار
نقیسه ناصری	۱۰ دلار
دمکراسی شورانی ۱	۱۰۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۲۵ دلار
احمد زبیرم	۲۵ دلار
طوفان در راه است	۲۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۳۰ دلار
کتاب ونکوور	۲۵ دلار
گالش	۱۲۰ دلار

سوئیس

شورا	۱۰۰ فرانک
اشرف	۱۰۰ فرانک

ایران

احمد شاملو	۲۰۰۰ تومان
رفیق حمید مومنی	۳۰۰۰ تومان
رفیق بیژن جزنی	۵۰۰۰ تومان

آلمان

رفیق رشید حسنی	۱۵ یورو
ندا آقا سلطان	۱۰ یورو
احمد زبیرم	۱۵ یورو

فرانسه

بهار آزادی	۱۰۰ یورو
B.L. کمون پاریس	۱۰۰ یورو

دانمارک

مرضیه احمدی اسکونی	۲۵۰ کرون
صمد بهرنگی	۲۵۰ کرون

انگلیس

کارگر به پا خیز	۳۰ یورو
-----------------	---------

است؟ اگر واقعاً مسئله این بود دولت اوباما نمی بایستی تصمیم بگیرد که هزاران نیروی نظامی دیگر به افغانستان گسیل کند. اگر واقعاً مسئله این بود خانم سوزان رایس، سفیر ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل متحد نمی بایستی روز هجدهم مرداد به شبکه ی تلویزیونی CNN بگوید: "گمان می کنم که ما باید ده سال دیگر در افغانستان بمانیم." وی افزود: "من پیش بینی می کنم که هزینه ی جنگ در افغانستان بیش از هزینه ی آن در عراق خواهد بود." یادآوری کنیم که در نخستین سال حمله ی آمریکا به افغانستان این هزینه برابر با یک میلیارد دلار در ماه بود. این در حالی است که درآمد ناخالص ملی افغانستان در سال گذشته ی میلادی برابر با ده میلیارد دلار بوده است!

مسئله اصلی قطعاً انتخابات و القای این که در افغانستان دمکراسی آن هم از نوع اسلامی برپا شده است، نیست. مسئله این است که افغانستان کشوری است که در رده بندی کشورهای فقیر مقام صد و هفتاد و چهارم را در جدول صد و هفتاد و هشت کشور دارد. مسئله این است که برای مثال با توجه به بافت اقتصادی افغانستان، بودجه ی کشاورزی بدخشان فقط چهار هزار دلار است، در حالی که یک مستشار نظامی آمریکایی همین مبلغ را در عرض سه یا چهار ماه حضور در افغانستان دریافت می کند. مسئله این است که در آن سوی دو نیروی ارتجاعی، طالبان برای هر حمله به ارتش و پلیس چهار دلار پرداخت می کند. مسئله این است که دولت افغانستان از همان پولی که از آمریکا و فرانسه و دیگر امپریالیست ها دریافت می کند بین دویست و پنجاه هزار تا پانصد هزار دلار به انواع و اقسام مستشاران نظامی و غیرنظامی آمریکایی و اروپایی دستمزد در سال پرداخت می کند. مسئله این است که مردم افغانستان متوجه شده اند که در عرض فقط هفت سال گذشته نه فقط امنیت و رفاه نصیبشان نشده که دست کم بیست و پنج هزار نفرشان از اکتبر ۲۰۰۱ تا ژوئن ۲۰۰۸ جان خود را در بیمارستان های اشغالگران و پاسخ طالبان از دست داده اند. مسئله این است که افغانستان از نظر جغرافیایی و گذراندن لوله های گاز از جمهوری های سابق شوروی به سوی هندوستان و سپس اقیانوس از اهمیت فراوانی برخوردار است.

در چنین اوضاع و شرایطی است که افغانستان انتخابات اخیر را پشت سر گذاشت و در چنین شرایطی است که طالبان به امن ترین نقاط و کاخ ریاست جمهوری حمله می کنند. درصد پایین شرکت کنندگان در انتخابات اخیر افغانستان و عملیات نظامی طالبان می توانند نشانگر آن باشند که بخش قابل توجهی از مردم افغانستان دوباره به سوی طالبان متمایل شده اند. البته قطعاً این تحولی امیدوارکننده نیست. چرا که حکومت دوباره ی طالبان چیزی به جز سیه روزی سیاسی و فقر اقتصادی مطلق بیش ر برای مردم افغانستان به بار نخواهد آورد.

طالبان برای مبارزه با کفر در قلب نیویورک دفتری برای جمع آوری کمک مالی و نیروی انسانی داشتند و عموم امپریالیست ها و رسانه هایشان، آنان را "مبارزان راه آزادی" معرفی می کردند، چرا که با موشک های استینگر آمریکایی به تانک های ارتش شوروی سابق حمله می کردند.

انفجار برج های دوقلو در آمریکا فرصتی طلایی به جرح بوش داد تا به بهانه ی امنیت مردم آمریکا به افغانستان حمله ور شود و رژیم طالبان را سرنگون سازد. این رژیم که گوی وحشیگری را از تمام رژیم های اسلامی دیگر، از جمله جمهوری اسلامی در ایران و حکومت سلطنتی در عربستان ربوده بود، چنان پوشالی بود و چنان فاقد اعتبار و پشتیبانی توده ای، که به سرعتی برق آسا فروپاشید. امپریالیست ها سپس یک فرد سرسپرده و گوش به فرمان خود را بر رأس دولتی گذاردند که نام خود را "جمهوری اسلامی افغانستان" گذارد. اما این فرد که حامد کرزای نام دارد هرگز نتوانست فراتر از کابل اقتدار حکومتی خود را تثبیت کند و دولتش که تا ۹۰٪ از نظر مالی وابسته به همان امپریالیست هاست، دولتی پوشالی و فاسد از کار درآمد.

امپریالیست ها و دولت دست نشانده آنها باید هر جوری بود به جهانیان چنین القاء کنند که جمهوری اسلامی افغانستان رژیمی ست "دمکراتیک"! به همین جهت دومین دور انتخابات ریاست جمهوری را در بیست و نهم مرداد برگزار کردند. رسانه های بزرگ هم دست به کار شدند و نوشتند و گفتند که انتخاباتی دمکراتیک در افغانستان برگزار شده است چرا که چندین نفر نامزد بودند و رقبای اصلی هم کرزای و عبدالله، وزیر امور خارجه ی سابق او بوده است. برهان دیگری نیز که برای دمکراتیک بودن انتخابات آوردند حضور ناظران خارجی بود. این ها تلاش های یک سوی ارتجاع، یعنی ارتجاع امپریالیستی بود. سوی دیگر ارتجاع، یعنی طالبان هم بیکار ننشست و با حمله ی انتحاری بیست و چهارم مرداد به یکی از به اصطلاح امن ترین نقاط کابل و حتا خمپاره اندازی به کاخ ریاست جمهوری در بیست و هفت مرداد به نمایش قدرت پرداخت.

هنوز نتایج قطعی انتخابات اعلام نشده است. کرزای و عبدالله هر یک خود را برنده ی آن اعلام می کنند و سخن از تقلب است. البته تقلب هایی در این انتخابات صورت گرفته است، از جمله این که در جمهوری اسلامی افغانستان حکم بر این است که دفترهای انتخاباتی زنان و مردان جدا باشند و کاشف به عمل آمد که در برخی از دفترهای انتخاباتی زنان، مردان به جایشان رأی داده اند! از این هم بگذریم که درصد شرکت کنندگان در مقایسه با انتخابات قبلی که حدود ۷۰٪ بود به ۴۰ و حداکثر ۵۰٪ تنزل کرد.

با تمام این احوال آیا واقعاً مسئله ی اصلی این است که چه کسی با یا بدون تقلب پیروز شده

**با کمک های
مالی خود
سازمان را
یاری رسانید**

تناقضات لاینحل جمهوری اسلامی و کابینه احمدی نژاد

آن نه فقط به تضادهای شیوه تولید سرمایه‌داری در کل، بلکه به تضادهای سرمایه‌داری ایران به‌طور خاص نیز ارتباط پیدا می‌کند. رشد به غایت ناموزون بخش‌ها و رشته‌های اقتصادی، نبود پیوند ارگانیک میان بخش‌های مختلف اقتصاد، منجر به تضادهای مداوم در شیوه تولید و تشدید تضادهای ذاتی سرمایه‌داری شده است. لذا بحرانی که از اواخر دوران رژیم شاه پدیدار گردید، به شکل یک بحران مزمن، همواره در این ۳۰ سال نیز وجود داشته است. استقرار یک دولت مذهبی در ایران و افزایش نقش نهادها و قوانین و مقررات حقوقی قرون وسطایی، توأم با پس ماندن‌های سیاسی به جای مانده از گذشته در روبنای سیاسی، تضادهای آن را با مناسبات اقتصادی افزایش داده و به تشدید تضادهای شیوه تولید سرمایه‌داری یاری رسانده است. علاوه بر این، تضادها و تعارضات دولت مذهبی در عرصه بین‌المللی، خود به عاملی در جهت تشدید تضادهای شیوه تولید در اقتصادی تبدیل شده که جزیی لاینفک و ارگانیک از بازار جهانی و ادغام شده در آن است. لذا بی‌دلیل نیست که جمهوری اسلامی در طول این ۳۰ سال به رغم سیاست‌های اقتصادی مختلف، نتوانسته نظام اقتصادی موجود را از بند این بحران نجات دهد. بالعکس برخی از این سیاست‌ها که در پاره‌ای از کشورهای جهان ولو مقطعی و کوتاه مدت توانست منجر به رونق‌های اقتصادی کوتاه مدت در آن‌ها گردد، در ایران نه فقط منجر به بهبود و رونق اقتصادی نگردید، بلکه اوضاع را وخیم‌تر کرد. از این نمونه است، سیاست اقتصادی موسوم به نئولیبرال که احمدی نژاد در طول ۴ سال گذشته ادامه دهنده آن بود. همین سیاست است که اکنون به رکودی عمیق و توری در محدوده لااقل ۳۰ درصد انجامیده است. ادامه این سیاست که همچنان در دستور کار جمهوری اسلامی و رئیس دستگاه اجرایی‌اش قرار دارد، تضادهای شیوه تولید را به نحو بی‌سابقه‌ای تشدید و به بحران اقتصادی ابعاد وسیع‌تری خواهد داد. چرا که در ۴ سال گذشته درآمد کلان حاصل از فروش گاز و نفت، این امکان را به دولت می‌داد که میلیارد‌ها دلار به طریق مختلف به اقتصاد تزریق کند، تا مانع از فروپاشی اقتصاد گردد. همانگونه که پیش از این اشاره شد، هم اکنون سرمایه‌داران بخش خصوصی متجاوز از ۵۰ میلیارد دلار به بانک‌ها بدهکارند و ادعا می‌کنند که قادر پرداخت آن نیستند. این بخشی از همان درآمد نفت است که دولت می‌توانست در اختیار بخش خصوصی قرار دهد. در آمد هنگفت نفت این امکان را نیز به دولت می‌داد که میلیارد‌ها دلار نیز از طریق پروژه‌های موسوم به عمرانی یا طرح‌های زود بازده به اقتصاد تزریق کند. با این همه اقتصاد با رکودی روبه‌روست که به آن اشاره شد. اکنون در آمد دولت از فروش نفت و

گاز حداکثر به نصف رسیده است. این درآمد نیز در مطلوب‌ترین حالت باید صرف هزینه‌های دستگاه انگل دولتی شود. بنابر این پول چندانی برای تزریق به اقتصاد و کمک به موسسات در حال ورشکستگی در اختیار نخواهد داشت و رکود عمیق‌تر خواهد شد. در آمد هنگفت نفت، همچنین این امکان را به دولت می‌داد که برای تأثیرگذاری بر کاهش نرخ تورم، به منظور کاستن از دامنه ناراضیاتی توده مردم، مقادیر کلانی کالاهای مصرفی وارد کند. با کاهش درآمدهای حاصل از فروش نفت، این ابزار تأثیرگذاری بر بهای کالاها نیز از دست دولت گرفته خواهد شد. بنابر این با حذف این عامل تعدیل‌کننده، نرخ تورم افزایش بیشتری خواهد یافت. اما ما چرا به همینجا ختم نخواهد شد.

قرار است، مجلس ارتجاع اسلامی در هفته‌های آینده، لایحه‌ی موسوم به هدمند کردن یارانه‌ها را تصویب کند. با تصویب این لایحه، آزادسازی تمام قیمت‌ها قطعی خواهد شد. نه فقط بهای کالاهای حامل انرژی، بنزین، گازوئیل، گاز مایع، گاز طبیعی، نفت سفید، نفت کوره، برق، بلکه آب، نان، برنج، روغن، شکر، دارو، خدمات پستی، هواپیمایی، ریلی، گاه به چند برابر افزایش می‌یابند. در نتیجه این افزایش قیمت‌ها، بهای کلیه کالاها و خدمات رشد جهش‌وار خواهد داشت که حداقل از ۵۰ درصد نیز تجاوز خواهد کرد. ظاهراً دولت قصد دارد با پرداخت مبلغی پول نقد به بخشی از مردم برای مدتی معین و اجرای تدریجی، پلکانی و نوبتی طرح، مانع از شورش‌ها و قیام‌های توده‌های کارگر و زحمتکش گردد. اما در هر حال نه فقط مشکلی از مشکلات اقتصاد بحران زده را حل نخواهد کرد، بلکه بالعکس بحران اقتصادی را وسعت و ژرفا خواهد داد. نقش بحران اقتصادی جهان و بحران سیاسی موجود را هم باید بر عوامل تشدیدکننده بحران اقتصادی، افزود.

بنابر این احمدی نژاد و کابینه‌اش وظیفه‌ای جز این ندارد که بحران اقتصادی موجود را تشدید کنند.

تشدید رکود اقتصادی و افزایش افسار گسیخته نرخ تورم، در ۴ سال نخست زمام‌داری احمدی نژاد، عواقب وحشتناکی برای توده‌های کارگر و زحمتکش داشته است.

همانگونه که پیش از این اشاره شد، گزارشاتی که خبرگزاری‌های وابسته رژیم انتشار داده‌اند، حاکی‌ست که تنها در سال گذشته، متجاوز از ۲۴۰ هزار کارگر، در نتیجه تعطیل و نیمه تعطیل شدن صدها موسسه تولیدی، بیکار شده‌اند. این در حالی‌ست که در این ۴ سال لااقل ۲ میلیون تن از جوانان نیز به بازار کار سرازیر شده که تنها بخش کوچکی از آن‌ها توانسته‌اند کاری پیدا کنند. گزارش‌های رسمی می‌گوید که نرخ بیکاری در میان جوانان، ۲۰ تا ۲۵ درصد

است. مرکز آمار ایران، نرخ بیکاری را در سیستان و بلوچستان، لرستان، کردستان، کرمانشاه، ۲۰ تا ۳۵ درصد اعلام کرده است. تازه‌ترین گزارش‌ها حاکی‌ست که نرخ بیکاری در خراسان جنوبی، کرمان و برخی استان‌های دیگر نیز از مرز ۲۰ درصد تجاوز کرده است. رقم واقعی تعداد بیکاران در ایران، مدت‌هاست که از ۵ میلیون نیز تجاوز نموده و موسسات تحقیقاتی و دانشگاهی گاه این رقم را ۷ میلیون ذکر کرده‌اند. این جمعیت کثیر بیکار در دشوارترین شرایط زندگی می‌کند. وضعیت آن بخش از کارگران نیز که شاغل‌اند، نه فقط به علت دستمزدی که حتا کفاف حداقل معیشت روزمره آنها را نمی‌دهد، فوق‌العاده، وخیم است، بلکه ده‌ها هزار کارگر نیز مدت‌هاست، دستمزد و مزایای خود را دریافت نکرده‌اند. افزایش افسار گسیخته نرخ تورم نیز نه فقط شرایط مادی زندگی کارگران، بلکه عموم زحمتکشان را دامن خراب‌تر کرده است. لذا اکثریت عظیم مردم ایران در زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

نتیجه این گسترش بیکاری و دامنه فقر و گرسنگی، افزایش روز افزون معتادان به مواد مخدر، پدیده کودکان کار، افزایش فقر و ولگردان، گسترش فحشا و انواع و اقسام بیماری‌های اجتماعی و جسمانی بوده است. بدیهی‌ست که با تشدید بحران اقتصادی، عواقب اجتماعی ناشی از آن نیز تشدید گردد.

اما وظیفه احمدی نژاد، تنها تشدید تضادها در عرصه اقتصادی و عمیق‌تر کردن بحران‌های اقتصادی و اجتماعی نیست. جمهوری اسلامی هیچ راه حلی برای مسائل سیاسی جامعه و تضادهای برخاسته از آن نداشته و ندارد. بالنتیجه وظیفه‌ای جز این نخواهد داشت که تضادها را در این عرصه نیز تشدید کند. یکی از تضادهایی که جامعه ایران با آن روبه‌روست، تضاد میان آزادی و اختناق است. این تضاد، از همان بدو استقرار جمهوری اسلامی، در تقابل مطالبات آزادی خواهانه و دمکراتیک توده‌های وسیع مردم، با رژیم اختناق و دیکتاتوری عریان خود را نشان داده است.

جمهوری اسلامی که یک دولت دینی‌ست، هرگز نمی‌تواند با آزادی مردم و حقوق دمکراتیک و مدنی آن‌ها سر سازش داشته باشد. از این رو پیوسته تضاد میان مردم آزادی‌خواه با جمهوری اسلامی تشدید شده است. حل این تضاد آنچنان مبرم است که در هر جنبش اعتراضی توده‌ای به وضوح خود را نشان می‌دهد. لذا جناحی از طبقه حاکم نیز از دوران خاتمی دریافته است که لااقل بدون تعدیل این تضاد و برخی رفرم‌ها در ساختار سیاسی و حقوقی دولت دینی، نمی‌تواند معضلی را حل کرد و این دولت نمی‌تواند دوام آورد. اما دقیقاً به علت خصلت مذهبی دولت، تلاش‌های این جناح در محدوده همین تعدیل نیز با شکست روبه‌رو شده است. دوره ۴ ساله زمام‌داری احمدی نژاد نیز نشان داد که نه تنها این تضاد را با تشدید سرکوب و اختناق نمی‌تواند حتا تعدیل کرد، بلکه بالعکس این تضاد تشدید می‌گردد. از همین روست که با تشدید این تضاد،

تجاوز به زندانیان، یک رسوائی اخلاقی و اوج ورشکستگی سیاسی رژیم جمهوری اسلامی

فقط در دوماهه اخیر، بلکه در کل دوران حاکمیت جمهوری اسلامی آگاهی داشته و دارد. حال سؤال این جاست که در دوماهه اخیر، چه اتفاقی در درون جامعه رخ داده است که کربوبی را واداشته تا این چنین بی محابا، یکی از شنیع ترین جنایات جمهوری اسلامی را علنی و رسانه ای کند؟ آیا او فکر می کرد که با محدود کردن مسئله تجاوز به "دختران و پسران جوان"، آنهم فقط به دوماه گذشته، می تواند گریبان کلیت نظام، به ویژه دوران خمینی را از این رسوائی و ورشکستگی اخلاقی رها سازد؟

واقعیت این است که خیزش انقلابی جوانان و توده های میلیونی مردم در دوماهه اخیر، بحران حاکم بر کل حاکمیت جمهوری اسلامی، به ویژه بحران سیاسی را، به منتها درجه خود رسانده است. بحران موجود، که حاصل مبارزات مردم و سربازکردن خشم فروخورفته سی ساله توده های سرکوب شده جامعه است، هم اکنون، تمام تار و پود جمهوری اسلامی را فرا گرفته است. خیزش انقلابی تود های مردم، کل حاکمیت جمهوری اسلامی را در خطر سقوط و از هم پاشیدگی قرار داده است. در کشاکش بحران موجود، هر یک از جناح های رژیم، جناح مقابل را، مسبب اصلی این فروپاشی قلمداد می کند.

انتخابات ۲۲ خرداد، بهانه ای شد تا بحران قدرت و درگیری میان جناح های رنگارنگ جمهوری اسلامی به اوج خود برسد. با حملات گسترده و اقدامات علنی جناح مسلط رژیم، جهت سرکوب نیروهای "اصلاح طلب" درون حاکمیت، کربوبی و دیگر نیروهای جناح مغلوب، نه فقط از نظر موقعیت سیاسی، بلکه به صورت فیزیکی نیز، خود را در مقابل مرگ و زندگی می بینند. خامنه ای، دولت احمدی نژاد و جناح مسلط جمهوری اسلامی، با تمام نیرو وارد میدان شده اند تا به طور کامل، "اصلاح طلبان" حکومتی را از مدار حاکمیت جمهوری اسلامی خارج سازند. طبیعتاً، در کشاکش جدال درونی جناح های رژیم، جناح مغلوب نیز، به سادگی میدان را خالی نخواهد کرد.

خامنه ای و جناح مسلط جمهوری اسلامی، تمام ابزارهای اجرایی و نهادهای سرکوب رژیم را در اختیار خود دارند. با استفاده از همین ابزارهای شکنجه و سرکوب، در صدد حذف کامل "اصلاح طلبان" از مدار حاکمیت جمهوری اسلامی بر آمده اند. در عوض، کربوبی و دیگر نیروهای "اصلاح طلب" رژیم، فقط همین ابزارهای تبلیغاتی و فضای مخالفت توده ها با کلیت نظام را در اختیار دارند. نیروهای اصلی جناح مغلوب، که با رعایت حفظ کلیت نظام و با تکیه بر شعار "جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کمتر" وارد کشاکش و درگیری با جناح مسلط رژیم شده اند، تلاش دارند در این نبرد، اگر نتوانند خامنه ای و دولت انتصابی احمدی نژاد را به عقب نشینی وادار کنند، لاقال جلوبی سرکوب بیشتر و گسترش دستگیری نیروهای "اصلاح طلب" را سد کنند.

با دستگیری ترانه موسوی، که در زندان مورد شکنجه و تجاوزات مکرر بازجویان رژیم قرار

گتزمان کنند. در سال شصت و پس از آن، که سرکوب و اعدام گسترده نیروهای سیاسی در صدر برنامه های جمهوری اسلامی قرار گرفت، سران رژیم و مسئولان آدمکش جمهوری اسلامی در زندان ها، با تناقضی رو به رو بودند. طبق موازین اسلامی، در صورتی که دختران جوان، به صورت باکره اعدام گردند، مستقیماً وارد بهشت می شوند.

در وضعیت سرکوب عریان آن سال ها، دختران دانش آموز و دانشجو، بخش وسیعی از نیروهای فعال سازمان های سیاسی را تشکیل می دادند. با شروع سرکوب و کشتار نیروهای سیاسی، زنان و دختران نیز از سرکوب عنان گسیخته رژیم در امان نماندند. هزاران تن از این جوانان دستگیر شده، در معرض اعدام قرار گرفتند. دختران دانش آموز و دانشجو، که به علت مبارزه با جمهوری اسلامی دستگیر شده بودند، از یک طرف، از دیدگاه خمینی و جمهوری اسلامی، "مرتد" و مخالف "دین خدا" محسوب می شدند و از طرف دیگر، در صورت اجرای حکم اعدام، به دلیل باکره بودنشان، مستقیم وارد بهشت می شدند. خمینی و دیگر رهبران آدمکش جمهوری اسلامی، بر اساس باور مذهبی شان، در یک تناقض بزرگ گیر کرده بودند.

جناپنکاران رژیم حاکم بر ایران، چگونه می توانستند بپذیرند، این دختران "مرتد" و "مخالف دین خدا"، پس از اعدام، راهی بهشت گردند. لذا، با فتوای خمینی، آدم کشان جمهوری اسلامی، گریبان خود را از این تناقض رها ساختند. با فتوای خمینی، مبنی بر از میان برداشتن باکره گی دختران جوان، امر شنیع تجاوز در زندان های جمهوری اسلامی رسمیت یافت. و بدین گونه بود که، یکی از بزرگترین و شنیع ترین فجایع، در زندان های جمهوری اسلامی آغاز گردید.

حال با چنین پیشینه ای از تجاوزات گسترده در زندان های جمهوری اسلامی، آیا کربوبی و دیگران، که مسئله تجاوز به زندانیان را تنها در دو ماهه اخیر خلاصه کرده اند، از همه این جنایات بی خبر بوده اند؟ یا خود را به نادانی و فراموشی زده اند؟

کربوبی از جمله یاران "صدیق" خمینی ست، که در پایه ریزی رژیم جمهوری اسلامی نقش اساسی داشته است. او سال ها، جزء مسئولان بلند پایه این نظام بوده است. علاوه بر نمایندگی مستقیم شخص خمینی، در ارگان های مختلف رژیم، دو دوره هم، ریاست مجلس ارتجاع را به عهده داشته است. بنابر این، چنین شخصی با چنین پیشینه و داشتن مسئولیت هائی کلیدی در درون ارگان های قدرت حاکمیت، قدر مسلم، به تمام زوایای مخفی و تاریکخانه های پنهان سرکوب، تجاوز و کشتار جمهوری اسلامی، نه

اسلامی را در یک وضعیت بسیار بحرانی قرار داده است. به عبارت دیگر، جمهوری اسلامی، فقط با یک رسوائی سیاسی روبرو نشده است، بلکه، با افشاء و رسانه ای شدن بخش کوچکی از این گونه تجاوزات در زندان هایش، بیش از گذشته آشکار گردید که این رژیم، بر خلاف همه فریبکاری و ادعاهایش، نه تنها عمومی ترین ارزشهای های رایج در میان مردم را زیر پا نهاده است بلکه، تمام قد، در مقابل ارزش های اخلاقی توده مردم نیز ایستاده است.

با وجود اینکه کربوبی با محدود کردن مسئله تجاوز زندانیان در دوماهه اخیر، خواسته است کلیت نظام، به ویژه تجاوزات صورت گرفته در دوران خمینی را از چشم توده های مردم پنهان دارد، اما همین افشاگری محدود، ماهیت فاسد و تبه کارانه جمهوری اسلامی را بیش از پیش، آشکار کرده است.

کربوبی در نامه خود به رفسنجانی نوشته است: "عده ای از افراد بازداشت شده مطرح نموده اند که برخی افراد با دختران بازداشتی، با شدتی تجاوز نموده اند که منجر به ایجاد جراحات و پارگی در سیستم تناسلی آنان گردیده است. از سوئی دیگر، افرادی به پسرهای جوان زندانی، با حالتی وحشیانه تجاوز کرده اند به طوری که، برخی دچار افسردگی و مشکلات جدی روحی و جسمی گردیده و در کنج خانه های خود خزیده اند".

حال با افشای بخش کوچکی از تجاوزات مکرر بازجویان حیوان صفت رژیم حاکم بر ایران به دختران و پسران جوان، این سؤال مطرح است که آیا تجاوز به زندانیان در بازداشتگاه ها و شکنجه گاه های جمهوری اسلامی، تنها در همین دوماهه اخیر صورت گرفته است؟ قدر مسلم این چنین نیست.

اقدام شنیع تجاوز به زندانیان سیاسی، موضوعی نیست که صرفاً در دوماهه اخیر، آنهم در پاره ای از بازداشتگاه های جمهوری اسلامی رخ داده باشد. عمل تجاوز در دوران بازجویی که توسط نیروهای اطلاعاتی رژیم صورت می گیرد، خود یک ابزار شکنجه بوده که برای درهم شکستن زندانیان در کل دوران حاکمیت جمهوری اسلامی به کار گرفته شده است.

هر کسی که کمترین آگاهی از سیستم زندان های جمهوری اسلامی داشته باشد، به خوبی می داند که علاوه بر تجاوزات صورت گرفته در دوران بازجویی، اجرای اقدام شنیع تجاوز به دختران باکره، آنهم، پیش از آنکه اعدام شان کنند، از جمله فتوای شخص خمینی بوده است. تجاوز به زنان و دختران جوان بیش از هر زمانی، در سال های نخست دهه شصت، یعنی اوج اقتدار خمینی صورت گرفته است. و این چیزی نیست که کربوبی، خامنه ای و دیگر عوامل ریز و درشت جمهوری اسلامی، به سادگی بتوانند آن را

زندانی سیاسی آزاد باید گردد

تناقضات لاینحل جمهوری اسلامی و کابینه احمدی نژاد

تجاوز به زندانیان،

گرفت. و پس از آن پیدا شدن جسد شکنجه شده و سوخته اش در حوالی قزوین، یک بار دیگر موضوع تجاوز به زندانیان را در معرض قضاوت مردم قرار داد. با علنی شدن دوباره مسئله تجاوز به زندانیان، کربوبی وارد میدان گردید. کربوبی امیدوار بود با ورود به این عرصه و با طرح موضوع تجاوز به زندانیان در دوماهه اخیر، بتواند جناح مسلط را به عقب نشینی وادار کند. در یک شرایط عادی، این امکان وجود داشت که خامنه ای و جناح مسلط رژیم برای سرپوش گذاشتن بر مسئله و ساکت کردن رقیب، امتیازی بدهند. اما شرایط بحرانی حاکم بر کلیت نظام جمهوری اسلامی، هم اکنون راه اینگونه امتیاز دهی را در میان جناح های رژیم بسته است. چنانکه عملاً نیز دیدیم، پیش از اینکه کار به امتیاز دهی و یا امتیاز گیری میان طرفین کشیده شود، رسانه ای شدن موضوع تجاوز به زندانیان، کلیت نظام جمهوری اسلامی، را با یک رسوائی و ورشکستگی اخلاقی روبرو گردانید.

در واقع باید گفت، خیزش انقلابی جوانان و توده های وسیع مردم در دوماهه اخیر، کلیت نظام جمهوری اسلامی را با بحران عمیق سیاسی و فروپاشی قدرت روبرو کرده است. تا جائیکه، هر اقدام جناح های درون رژیم، بر خلاف میل باطنی آنها، بحران دیگری را در درون جناح های مختلف جمهوری اسلامی و حتا در میان جناح مسلط حاکمیت، دامن زده و عملاً کلیت نظام استبدادی و مذهبی حاکم بر ایران را، یک قدم دیگر به فروپاشی نزدیک تر می سازد.

بحران هایی که جمهوری اسلامی با آن ها روبروست، تشدید می شوند، این تضادها و بحران ها نمی توانند خود جناح مسلط و حاکم را نیز بی نصیب بگذارند. کشمکش ها و اختلافات درونی این جناح در مجلس و در میان مجلس و دستگاه اجرایی، بازتاب همین واقعیت است. گرچه باند های درونی این جناح با رهنمودهای خامنه ای، تلاش می کنند، بر اختلافات خود فائق آیند، اما اوضاع بحرانی جامعه مانع از آن می گردد که این اختلافات را بی درد سر حل کنند. در اینجا البته صرفاً اختلافات تاکتیکی برای مقابله با بحران ها عمل نمی کند، بلکه منافع اقتصادی و سیاسی متفاوت نیز دست اندرکار است که نه فقط خود را در اختلافات سیاسی و تاکتیکی مجلس و دولت نشان داده و می دهد، بلکه حتا بر سر گزینش وزرا نیز خود را بروز خواهد داد. این اختلافات احتمالاً بر سر گزینش وزرای مهم ترین وزارتخانه ها، از جمله نفت، وزارت کشور، وزارت اطلاعات، اقتصاد، آموزش و پرورش، بروز خواهد کرد، مگر آن که منافع اقتصادی و سیاسی لاقابل اکثر باندها تامین شده باشد.

بالاخره، پس از این کشمکش ها و بده و بستان ها، احمدی نژاد کابینه اش را تشکیل خواهد داد. اما او هیچ وظیفه ای جز این نخواهد داشت که تمام تضادها نظم موجود را در بی سابقه ترین شکل آن ها تشدید کند و بر وسعت و ژرفای بحران ها برخاسته از این تضادها بیافزاید. جمهوری اسلامی نمی تواند خود را از چنگال تضادها و تناقضات لاینحلی که احاطه اش کرده اند، نجات دهد. این دوره ای ست که جامعه ایران شاهد عظیم ترین نبردهای طبقاتی و توده ای، برای سرنگونی جمهوری اسلامی و دگرگونی نظم موجود خواهد بود.

مبارزه توده مردم با رژیم سرکوب و اختناق، شکلی علنی تر و مستقیم تر به خود گرفت. اکنون جمهوری اسلامی و رئیس جمهور اش چه می خواهند بکنند؟ اینان راه پس و پیش ندارند. سیاست سرکوب و اختناق، شکست آشکار خود را در راهپیمایی میلیونی، تظاهرات توده ای و شعارهای مردم، نشان داده است. سیاست رعب و وحشت برای مهار نارضایتی و اعتراض، با شکست روبه رو شده است. این که احمدی نژاد اکنون ادعا می کند مخالف سرکوب زنان و جوانان زیر پوشش طرح های موسوم به امنیت اجتماعی بوده است، این که اکنون خود را ناگزیر به این ظاهرسازی مسخره می بیند که ۳ زن حزب الهی را هم به عنوان اعضای کابینه اش به مجلس معرفی کند، نشان می دهد که شکست بر خود آن ها نیز آشکار است. با این همه هیچ راه حلی حتا برای تعدیل این تضاد ندارد. لذا چاره ای جز این ندارد که کابینه اش را یک دست تر از گذشته از میان پاسداران، بسیجیان و اطلاعاتی های دستگاه سرکوب، انتخاب کند. ناگزیر است برای حفظ نظام، بیش از پیش به سرکوب و اختناق متوسل شود و بالنتیجه چاره ای ندارد، جز این که تضاد توده های وسیع مردم را با جمهوری اسلامی، باز هم تشدید کند و به بحران سیاسی ابعاد وسیعتری بدهد.

عین همین مسئله در مورد تضادهای خارجی رژیم صادق است. در ظاهر امر چنین به نظر می رسد که جمهوری اسلامی دریافته که سیاست خارجی اش به ویژه در ۴ سال گذشته اش با شکست روبه رو شده است. احمدی نژاد بر سر نزاع هسته ای چراغ سبز نشان می دهد و اجازه بازرسی برخی سایت های هسته ای را صادر می کند. اما حل این تضادها و یا تعدیل آن ها منوط به این بارزی ها، نیست. غنی سازی باید متوقف شود. اما اصل معضل در چیز دیگری ست. سیاست خارجی جمهوری اسلامی باید تغییر کند. و این سیاست نمی تواند تغییر کند، مادام که سیاست داخلی تغییر نکرده است. مادام که جمهوری اسلامی، یک دولت مذهبی ست با دعای توسعه طلبانه پان اسلامبستی. بنابر این در نهایت، احمدی نژاد در این عرصه نیز، راه دیگری در پیش ندارد، جز این که سیاست خارجی کنونی جمهوری اسلامی را ادامه دهد و تضادهای خارجی را تشدید کند.

یکی از مسائل حادی که جمهوری اسلامی اکنون با آن روبه روست، شکاف عمیق در درون طبقه حاکم است. این شکاف، نشان دهنده تضادها و اختلافات جدی ست که در درون این طبقه وجود دارد. جمهوری اسلامی نمی تواند، لاقابل بدون تعدیل این تضاد و کاهش اختلافات، قدمی برای حل معضلات بی شمار خود بردارد. آیا جمهوری اسلامی و رئیس جمهورش، راهحلی برای تعدیل این تضادها دارند؟

آنها نه فقط یک چنین راهحلی ندارند، بلکه تمام شواهد و فالکت های موجود، به ویژه بر تشدید تضاد دو جناح سیاسی نماینده طبقه حاکم دلالت دارد. اما در شرایطی که تمام تضادها و



**جمهوری اسلامی را باید با
اعتصاب عمومی سیاسی و قیام
مسلحانه سرنگون کرد**

مردم مبارز ایران!

ادامه حیات جمهوری اسلامی نتیجه ای جز فقر، بدبختی، اختناق و بی حقوقی نداشته و ندارد. برای رهایی از شر تمام مصائب و فجایعی که این رژیم به بار آورده است، راه دیگری جز سرنگونی آن وجود ندارد. تجربه انقلاب علیه رژیم شاه نشان داد که سرنگونی حکومت از طریق برپائی یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه امکانپذیر است. برای برپائی اعتصاب عمومی سیاسی، کمیته های کارخانه و کمیته های اعتصاب را در هر کارخانه و موسسه ایجاد کنید.

سازمان فدائیان (اقلیت)
کار- نان - آزادی - حکومت شورائی

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I . W . A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 556 August 2009

تجاوز به زندانیان، یک رسوائی اخلاقی و اوج ورشکستگی سیاسی رژیم جمهوری اسلامی

سنگسار و سرکوب‌های لجام‌گسیخته‌اش را، به نام دفاع از ارزش‌های اخلاقی جامعه پیش می‌برده، با رسواترین ورشکستگی سیاسی- اخلاقی دوران حاکمیت ضد مردمی خود مواجه شده است. این ورشکستگی عموماً هنگامی رخ می‌دهد که ستیزی آشکار میان ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی طبقه و توده‌های تحت ستم با روش‌ها و اقدامات طبقه حاکم رخ می‌دهد، رژیم حاکم در چشم وسیع‌ترین توده‌های مردم از جنبه اخلاقی نیز بی‌اعتبار می‌شود. ورشکستگی سیاسی به اوج خود می‌رسد.

انتشار گسترده خبر تجاوز به زنان، دختران و پسران جوان در زندان‌ها و بازداشتگاه‌های مخوف جمهوری اسلامی، کوس رسوائی این رژیم را در هر کوی و برزن به صدا در آورده است.

انتشار نامه‌های کروی به هاشمی رفسنجانی و رسانه‌های شدن خیر تجاوز در شکنجه‌گاه‌های جمهوری اسلامی، توسط بازجویان و "سربازان گمنام امام زمان"، رژیم جنایت‌کار جمهوری

در صفحه ۶

حاکمیت مستبدانه و ستمگرانه خود، علاوه بر اجرای قوانین رسمی، ارتجاعی و قرون وسطایی‌اش، تا آنجا که برایش امکان داشته از اخلاقیات حاکم نیز، جهت توجیه سرکوب‌های عنان‌گسیخته‌اش در درون جامعه سود برده است.

این رژیم، به مدت سی سال است که در قالب دفاع از نرم‌ها و ارزش‌های جامعه، ابتدائی‌ترین حقوق مردم را پایمال کرده، به بهانه حفظ ارزش‌های اخلاقی! آزادی‌های اولیه توده‌ها را سلب و سرکوب را در هر کوی و برزن گسترش داده است. برای سرکوب و تحمیق توده‌ها، هر کجا که قوانین رسمی‌اش، کارساز نبوده، با تبلیغات شبانه‌روزی و تکیه بر همین ارزش‌های اخلاقی و احساسات مذهبی توده‌ها، سیاست سرکوبگرانه‌اش را پیش برده و از این رهگذر، بخش‌هایی از خود مردم را در مقابل بخش‌های دیگر جامعه قرار داده است.

اکنون، این رژیم مذهبی به غایت ارتجاعی، با تمام ادعاهای ایدئولوژی اسلامی‌اش، همین رژیمی که به مدت سی سال، با فریبکاری و تبلیغات شبانه‌روزی، استبداد مذهبی، ترور،



برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می‌شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می‌باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم‌زمان می‌توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه‌های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن:	۱۳ درجه شرقی
فرکانس پخش:	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	عمودی
FEC	۵ / ۶
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌های برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای

دمکراسی شورایی:

۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی